أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

 فالحق عند ذلک ما قاله القدماء: إنه یجب أن یکون لکلّ نوع من الأنواع الجسمیة جوهر مجرد نوری قائم بنفسه هو مدبر له و مُعتَنٍ به و حافظ له، و هو کلی ذلک النوع‌.

 دلیل دومى كه مرحوم شیخ براى اثبات مُثُل نقل كردند اختلاف در انواع بود. چون ما انواع مختلفى را مى‌بینیم و این اختلاف در انواع دلالت مى‌كند بر اینكه باید حیثیت متمایزه‌اى بین اینها از باب حیثیت بین علت و معلول وجود داشته باشد كه آن حیثیت، حیثیت جامعى باشد نه مثل كلى كه ما یصدق على كثیرین باشد، یعنى صرفا یك مفهوم باشد؛ زیرا مفهوم وعاءش ذهن است و نفس است. مفهوم هیچ وقت وعاءش خارج نیست. اما آنچه كه در خارج است هویت مفهوم است نه خود نفس المفهومیة، حال آن مفهوم ما بازاء خارجى دارد یا مصنوع و ساخته و پرداخته ذهن است.

 هویت آن مفهوم در خارج؛ یا به صورت ماده است كه در انواع مشاهده مى‌كنیم و یا به صورت مجرد است كه در عالم اعیان وجود دارد. منظور از این كلى معناى سعى است؛ یعنى حقیقتى است كه همه آن افرادى كه در تحت نوع هستند را شامل می‌شود و با آن وجود سِعی كه دارد همه آنها را در برمی‌گیرد، این مسأله به جهت ارتباط بین حادث و قدیم در سنخیت مثالیه و بالاتر از مثالیه در سنخیت ملكوتیه است، چون در مثال جنبه صورت است و صورت گرچه نسبت به ماده مجرد است، ولی دارای تشخص فردیه است، هر شخص و موجودی در عالم مثال، یك تشخص مثالی دارد كه مثال او در این دنیا و در عالم شهادت است. این تشخص مثالی در تحت یك تشخص ملكوتی كه جنبه سعی دارد قرار دارد، آن جنبه ملكوتی از نقطه نظر صورت با آنچه كه در صورت مثال آن تشخص پیدا می‌كند تفاوت دارد. یك جنبه سعی دارد، یك جنبه كلی دارد، كلی نه به معنای مفهومی، بلكه كلی به معنای یك حقیقت كلیه، كه همه این افراد را در تحت آن حقیقت كلیه نشان می‌دهد.

 البته همان‌طورى كه قبلا خدمت رفقا عرض شد نسبت به اینكه واقعاً یك وجودى جدا و منحاز از بقیه و نوعى كه از انواع متمایز باشد نمى‌توانیم دلیلى براى این قضیه قائل بشویم، بله از نقطه نظر آن حقیقت مجرده كه نازله آن صورت انسانى یا صورت حیوانى هست، مى‌تواند به عنوان یك حقیقت علمیه در اینجا مصداق پیدا كند كه بهتر دیدم وقتى بحث تمام شد به آن مسأله بپردازیم. چون مقدارى به عرفان نظرى هم ارتباط دارد، و اینكه در خارج یك نوعى باشد كه آن نوع مشخص باشد، اثبات همچنین مسأله‌اى قدرى مشكل است. حالا مطلبى را كه ایشان مى‌فرمایند این است كه این به عنوان یك مفهوم و به عنوان طبیعت نوعیه نیست؛ چون طبیعت نوعیه داراى استقلال وجودى و استقلال هویتى نیست بلكه برگشتش به وجود ذهنى است، و وجود ذهنى هم كیف نفسانى است، كیف نفسانى با هویت خارجى فرق مى‌كند، آن از مقوله وجود است و این از مقوله كیف، و همین‌طور آن حقیقت نوعیه یك جوهر وجودى و جوهر عقلى است، و این یك وجود خارجى است، اینها از این نقطه نظر با همدیگر متفاوت مى‌باشند، بلكه در اینجا مقصود حقیقت و هویتی است كه متفرقات مصادیق نوعیه را این هویت می‌تواند در خود داشته باشد بدون اینكه خود این هویت بخواهد به یك تشخص فردیه كه موجب اختلال در اندراج مصادیق در تحت آن حقیقت خود است، به آنها برسد.

 گرچه خود او با یك مفهوم دیگر متفاوت و متمایز است، حقیقت نوعیه اسدیت با حقیقت نوعیه فرسیت تفاوت مى‌كند، گرچه متفرقات و متمایزات مصادیق را در خود دارد و در خود هضم مى‌كند و باعث اجتماع همه مصادیق فرس و اسد در وجود خود مى‌شود، ولى در عین حال خود او با آن حقیقت نوعیه فرسیت متفاوت است، و همین‌طور فرسیت با سایر انواع دیگر.

 و از این قبیل انسان هم همین‌طور است، منتهى آن، چه انسانى است كه همه اینها را در بردارد؟ آیا او همین وجود حضرت ختمى مرتبت است كه آن حقیقت رب النوعى مصادیق انسانى است؟ یا اینكه یك رتبه پایین‌تر است و این حقیقت رسول الله در مرتبه علیاى از او قرار دارد؟ یا اینكه همه این مطالب و مسائل در تحت یك هویت واحد بالمآل قرار مى‌گیرد كه آن هویت واحده نفس ولایت رسول الله است؟ این مطلب جاى صحبت و بحث دارد كه نسبت به این قضیه ارباب شهود هم مطالبى بیان كرده‌اند. على‌كل‌حال ادرك این مسأله بسیار مشكل است و تا شخصى به چنین مرتبه‌اى نرسد و حقیقت مطلب را نیابد نمى‌تواند به این قضیه از نقطه نظر عقلى برسد. شاید به عنوان اجمال این مسأله را درك كند و یا اینكه یك مفهوم مبهمى را ادرك كند.

 لذا در این قضیه، كلمات و مسائل بزرگان مى‌تواند خیلى كمك باشد مثلًا اشعار تأییه كبراى ابن فارض مصرى بسیار بسیار مطالب خیلى عجیب، عالى و راقى دارند، همین‌طور مطالب محى الدین عربى در فتوحات. و همان‌طور كه مى‌گویند مقدار زیادى از مطالب برگشتش به عرفان نظرى است و از همین جاست كه مرحوم شیخ اشراق هم چون مشرب اشراقی دارند می‌توانیم بگوییم برای اثبات این مسأله ایشان هم مقداری از مسائل و مراتب شهود كمك گرفته‌اند. لذا برای افراد یك مقداری ادرك این قضیه مشكل است.

 لذا ما می‌بینیم در بعضی از مسائل و تقریرات، خصوصیات و مطالبی كه نقل می‌شود نسبت به قضیه اشكال شده و هضم آن برای افراد مشكل هست. و این مشكل بودن به این جهت است كه تا انسان در این مسأله در مجرای فیض الهی قرار نگیرد و كیفیت نزول فیض را از عالم تجرد به عالم مُلك و شهادت حساً و شهوداً و وجداناً درنیابد ادرك این قضیه برای او مشكل است، گرچه از نقطه نظر عقلی شاید بتواند به بعضی از مسائل دست پیدا كند ولی از نقطه نظر حاق واقع مطلبی است كه به نظر مشكل می‌آید. روی همین جهت است كه ما می‌بینیم بزرگان نسبت به مطلب شیخ اشراق تأمل كرده‌اند در اینكه باید یك حقیقت نوعیه‌ای و یك ارتباط تجردی بین مصادیق عالم شهادت و اعیان خارجی برقرار شود. اینها می‌گویند ایراد ندارد و این مطلب را می‌پذیریم، بالاخره هر چه كه در عالم ملك و شهادت اتفاق می‌افتد یك سری بدان سو دارد و یك طرفش به عوالم مجرده مربوط می‌شود، اما اینكه خود آن عالم مجرد و آن حقیقت مجرده باید با مصادیق خارجی سنخیت نوعیه داشته باشد، از یك همچنین استدلالی این قضیه بیرون نمی‌آید.

 بله همین‌قدر كه حقائق عالم خارج، حقائق نوعیه، اسد، فرس، حمار، غنم از جمله انسان، اینها در بقاء خودشان حدوثاً و بقاء و استمراراً باید متصل به غیب باشند و در این شكی نیست، بالاخره هر چیزی متصل به مثال خودش است و آن مثال است كه در اتصال با ملكوت تشخّص پیدا می‌كند تا اینكه می‌رسد به آن علة العلل و از آن نقطه اولی حقیقت فیض منبسط در همه عوالم انتشار پیدا می‌كند. قبلا هم خدمت رفقا عرض كردیم كه در مسأله اشتداد وجودی، تصور ما بر این است كه در عالم شهادت به نهایت خود می‌رسد و این تصور به خاطر غلبه احساس و حواس ماست؛ چون ادراك ما از واقع ادراك ضعیفی است، ارتباط ما نسبت به مجردات و عالم غیب ارتباط ضعیفی است و ما دچار غلبه و حكومت حواس ظاهر هستیم، از این نقطه نظر اشتداد وجودی را در عالم ملك و ماده احساس می‌كنیم، درحالی‌كه در مراحل علیای از وجود و بالاتر از مثال حتی در ملكوت و امثال ذلك، اشتداد وجودی در آنجا ظهور دارد، چون هر چه وجود از نقطه نظر تجرد و از نقطه نظر لطافت قوی‌تر باشد تبعاً اشتداد وجودی در آنجا بیشتر است.

 بعضی‌ها ایراد و اشكال كرده‌اند بر اینكه این مطلب این را نمی‌رساند و دلیلی هم نیست بر اینكه هر چه را كه در اینجا هست حتما باید از نقطه نظر سنخیت و علیت یك حقیقت مسانخ با این مصداق، وجود داشته باشد كه آن حقیقت مسانخ این مسأله را، وجود خارجی بدهد. از نقطه نظر اعیان خارجی بایستی كه حقیقت مسانخی وجود داشته باشد و این دلیل، این مطلب را بیان نمی‌كند.

 البته تا حدودی می‌توانیم در قسم دوم و دلیل دوم، از كلام مرحوم شیخ اشراق دفاع كنیم چه اینكه در دلیل اول كه اشكال مرحوم علامه را نسبت به شیخ اشراق عرض كردیم، آنجا گفتیم كه اشكال وارد نیست و چه اشكالی دارد بر اینكه یك حقیقت نوعیه‌ای وجود داشته باشد كه آن حقیقت نوعیه بر تمام آن مصادیق خارجی كه در اینجا هستند اشراف علمی داشته باشد و حتی مثال هم در تحت آن حقیقت نوعیه قرار داشته باشد. در اینجا مسأله، مسأله خیلی دقیق و ظریفی می‌شود كه تصور ما بر این است كه مثال یك چهره دارد، همان چهره‌ای كه ما او را در خواب می‌بینیم كه مثال منفصل است، یا ارباب كشف آن را در مكاشفه و شهود احساس می‌كنند، درحالتی‌كه مثال عوالم تودرتویی است و ما نسبت به آن جنبه اخیر آن عوالم اطلاع داریم اما آن جنبه‌های غیر اخیر و باطن كه از نقطه نظر ظهور و بروز به مرتبه ظهور مثالی اخیر درمی‌آید ما از آن خبر نداریم.

 اگر یادتان باشد در كتاب اسرار ملكوت [ج ٢، ص ٢٣٥] آن قضیه‌ای را كه بین مرحوم والد رضوان الله علیه و مرحوم آقای بهجت اتفاق افتاده را بیان كردیم كه آن مربوط به مثال اخیر می‌باشد كه ایشان در مثال اخیر دیدند و متوجه شدند كه شخص بزرگی نماز شب نخوانده است [و تأكید می‌كنند بر خواندن نماز شب‌] ولی آن مثال باطن یا آن مثال اعمقی كه وجود دارد و جنبه حقیقت صلاتیه بدون اداء ركعات و اجزاء؛ امكان دارد كه تحقق داشته باشد و ممكن است كه دست ما از رسیدن به مطلب و شهود این قضیه خالی باشد.

 لذا مسائلی را كه مشاهده می‌كنیم این مسائل را اطلاع می‌دهیم، گاهی اوقات هم كه فلان قضیه را می‌گویند اتفاق خواهد افتاد باز برگشتش به مثال اخیر است كه نسبت به مثال اخیر اطلاع داریم. اما آن مثال بعدی كه در عمق هست و بعداً می‌آید و این مثال اخیر را كنار می‌زند و مثال دیگری را جایگزین می‌كند را خبر نداریم، لذا می‌گویند امام زمان علیه السلام در سنه فلان ظهور پیدا می‌كند، خیلی از آقایان كه فوت كرده‌اند و به رحمت خدا رفته‌اند این مطلب را به بنده می‌گفتند درحالی‌كه سال‌های سال است از این قضیه می‌گذرد و خبری از ظهور هم نیست! نه اینكه این بنده خدا دروغ گفته است، دروغ كه نمی‌گوید، اشتباه می‌كنند یعنی تصور بر این است كه تمام قضایای گذشته و حال بر همین مثال اخیر تحقق پیدا می‌كند درحالتی‌كه بین مثال واقع و مثال اخیر ما بین الارض و السماء فاصله دارد.

 فقط آن ولی الهی كه حقیقت ملكوت را ادراك می‌كند به همان مسائل به ثابتات وقتی‌كه دسترسی پیدا می‌كند او می‌داند كه این پرده‌ها یكی‌یكی باید كنار برود و حتی این باید جدا بشود آن باید جدا بشود. و آن ولی الهی هم اگر بفهمد به كسی نمی‌گوید. آنهائی كه حرف می‌زنند خبر ندارند آنهائی هم كه خبر دارند حرف نمی‌زنند و ساكت نشسته‌اند و نظاره می‌كنند. به همین جهت است كه فرموده‌اند كسی از ظهور دم نزند، به خاطر این قضیه است، یعنی یكی از عللش این است و علل‌های مختلفی دارد. دلیل ندارد انسان بفهمد چه وقت حضرت می‌خواهد ظهور پیدا كند. اگر من بفهمم كه بعد از فوت من امام زمان علیه‌السلام ظهور پیدا می‌كند، می‌گویم بابا برو پی كارت من كه ظهور را نمی‌بینم، پس بنابراین كار خودم را بكنم، در حالی كه بود و نبود یكی است تفاوتی نمی‌كند این همه اولیا آمدند و رفتند مگر ظهوری اتفاق افتاد؟ همه آنها با حضرت، معیت و اتحاد داشتند.

 لذا آوردن مردم در این فضاها درست خلاف فضای تربیتی و تزكیه اسلامی و تزكیه تشیع است. یك مُبلّغ دین و مبلّغ شرع باید مردم را در فضای تربیت معنوی و ولایی امام علیه السلام سوق دهد نه به این مسائل ظاهر. لذا می‌بینید مشتریان این مسائل هم همین افراد عادی هستند آنهائی كه سرشان به تنشان می‌ارزد دنبال این مطالب نمی‌روند.

 حالا فرض كنید اصلا این آقا، صادق مصدق است. و گفت سال دیگر حضرت ظهور پیدا می‌كنند من باید چه كار كنم؟! یك دفعه دست و پایم می‌لرزد وای وای وای، حضرت می‌خواهد ظهور كند و حالا چه كار كنیم!! نه آقا این حرف‌ها ندارد. ظهور كنند و تشریف بیاورند، قدمشان روی چشم و اگر لایق باشیم كه هستیم و اگر لایق نباشیم می‌گویند برو پی كارت مرتیكه تو خودت چه كسی هستی، تو با كدام چشمت می‌خواهی مرا ببینی؟ با آن چشمی كه گناه كرده‌ای و به غیر نظر انداختی!

 واقعا عجیب است این اشعار واقعا عجیب است، یك شعری مجنون دارد كه ازش سؤال می‌كنند كه با چه چشمی می‌خواهی لیلا را ببینی؟ این چشمی كه الان نظر به غیر لیلا انداخته، سایر زن‌ها را دیده، سایر دخترها را دیده، آن‌وقت تو الان می‌خواهی با آن چشمت به لیلا نگاه كنی؟ واقعا اشعار خیلی عالی‌ای است. این مطلب برای زمان ظهور است دیگر. حالا امام زمان علیه السلام ظهور پیدا كرد بسیار خوب، حضرت ظهور پیدا كرد به من چه؟ من كه سراپا غرق در كثرات و قاذورات و توغل در دنیا هستم حالا امام زمان علیه السلام بیاید، هزار دفعه هم بگویم: اللهم عجل لولیك الفرج، و اجعلنا من اعوانه و انصاره، آره تو بمیری! و اجعلنا من اعوانه و انصاره. بكش بالا و برو!! این هم بفرمایید: اللهم عجل لولیك ایشان. همه ما همین هستیم، همه ما همین هستیم، همه در این عوالم هستیم و داریم ارزش‌ها را مسخره می‌كنیم. ائمه ما ناموس خدا هستند، ناموس خدا، امام علیه‌السلام ناموس خداست، خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد كسی بخواهد به ناموسش تعدّی و دست درازی كند، توجه می‌كنید؟

 آقا، هزار نفر اینگونه هستند بگو فلان و فلان، به امام زمان علیه السلام چه كار داری؟ از امام زمان علیه السلام خیال می‌كنم مظلوم‌تر در دنیا نباشد، هر كسی هر كاری می‌خواهد بكند می‌چسباند آنجا، آی آقا نمی‌دانم چی هستیم و امام زمان علیه‌السلام پشت و پناه ما هست، ما كه نوكر امام زمانیم، ما كه چی هستیم. وقتی‌كه حضرت بیاید آن‌وقت معلوم می‌شود كه بله، سوراخ موش‌ها هر كدام به میلیاردها می‌خرند و خلاصه چه كسی این وسط می‌آید و خودش را [فدا] می‌كند، امام زمان علیه السلام می‌گوید اول كسی كه باید در راه من فدا شود تو هستی، هستی یا نیستی؟ اگر هستی بسم الله، اگر باشی كه این كارها را نمی‌كنی، اگر باشی كه این مسائل را انجام نمی‌دهی! همه داریم بازی می‌كنیم، همه‌مان بازی می‌كنیم، او هم می‌داند كه ما داریم بازی می‌كنیم لذا می‌گوید بازیتان را بكنید، بله اگر زمینه كم‌كم آماده شود استعداد در افراد پیدا شود، آنهائی كه می‌توانند و مستعد هستند، آن موقع كم‌كم حضرت فتیله را زیاد می‌كند زیاد می‌كند چه اینكه دارد می‌كند! كم‌كم و یواش یواش یك چیزهائی انسان می‌فهمد، یك مطالبی را درك می‌كند كه قبلا نبوده، قبلا یك همچنین احساسی نبوده یك مسائلی می‌فهمد، تا اینكه موقع ظهور بشود و خود حضرت دیگر بی‌پرده بیاید، اینها باید انجام بشود.

 این به خاطر چیه؟ به خاطر همین مسأله‌ای است كه ما بر آن مثال واقع، اطلاعی نداریم بلند می‌شویم و می‌گوییم امام زمان علیه السلام این موقع ظهور می‌كند، آن موقع ظهور می‌كند، بعد هم كه نشد آن وقت باید پاسخ بدهیم و توجیه كنیم. من به یكی از همین آقایان گفته بودم كه آقا شما خودتان به بنده و دیگری گفتید كه در سال هزار و چهارصد و شانزده ظهور حضرت است! الان هزار و چهارصد و سی و پنج هستیم، می‌شود نوزده سال. او گفت: من نگفتم، آقا من خودم از شما شنیدم، می‌گویی نگفتم به روی من نگاه می‌كنی و می‌گویی نگفتم؟ می‌گویم من خودم شنیدم آقا این گوش. می‌گفت ما تقریبی گفتیم، بابا نوزده سال از آن قضیه می‌گذرد اگر هزار و چهار صد و چهارده باشد كه بیست و یك سال، اگر شانزده باشد كه نوزده سال. خودشان هم رفتند و هیچ خبری نشد. این روش غلط است و صحیح نیست.

 ما همان چه را كه ائمه به ما گفته‌اند باید انجام بدهیم، اگر گفتند كه به مردم بگو اگر اطلاع داشتی، این هم اطلاع ما! اگر بر فرض اطلاع و یقین داشتی و قسم حضرت عباس می‌خوردی، اگر گفتند بیا به مردم این حرف را بگو، آدم می‌گفت چشم، ولی وقتی خودشان گفتند آقا این حرف‌ها را نزنید، این مطالب را نگویید، واقعا چه دلیلی دارد كه انسان بیاید و مردم را به این سمت و سو بكشاند، عرفا و بزرگان اصلا این حرف‌ها را نمی‌زدند، در مجالسشان از این حرف‌ها نمی‌زدند، اسم امام زمان علیه‌السلام را می‌آوردند اما نمی‌گفتند چه وقت ظهور می‌كند.

 اسم امام زمان علیه السلام را می‌آوردند و برافروخته می‌شدند و اشكشان هم جاری می‌شد و همه را به همان سمت و به همان باطن و به همان حقیقت حضرت متوجه می‌كردند. حضور ولایی او را در مجلس می‌آوردند، می‌كشاندند، نگاه كنید و ببینید چه قسم اشراف و سیطره و هیمنه از آنجا بر این وجود شما و شراشر وجود شما و لحظات شما و خطورات شما و تمام مسائل شما وجود دارد. اینها را می‌آوردند و می‌دیدند و نشان می‌دادند. اینها بود كه آدم را عوض می‌كرد، آدم را جور دیگری می‌كرد فكر انسان را، ذهن انسان را، نشاط می‌آورد، انسان احساس می‌كرد تنها نیست، انسان احساس می‌كرد كه حقیقتی همراه با او حالا نگوییم متحد كه اصلا فهممان نمی‌رسد، حداقل مقارن با او، وجود دارد.

 یك نفر برای من نقل می‌كرد كه: شخصی مدعی ارتباط با حضرت بود، وقتی مستخدم چایی برای مهمان می‌آورد می‌گفت یك چایی هم برای ایشان اینجا بگذارید!! از این افراد همیشه زیادند و از این گونه افراد هستند! بعد می‌گفت خودم رفتم پشت در گفتم كه این قضیه چایی چیه؟ بعد از چند دقیقه كه گذشت این فرد خوب این طرف و آن طرف را كه نگاه كرد چایی را برداشت و نیابتاً خورد! نیابتا كه چه عرض كنم ولایتاً باید بگوییم، اینها بر امام زمان علیه‌السلام ولایت دارند نیابت كه مادون شأن آنهاست، چایی را خورد و گذاشت و بعد از یك مدت صدا كرد فلانی بیا این چایی‌ها را ببر، حالا این شخص مرا دیده بود. عجب آدم‌هایی هستند ها!! می‌گفت من خودم پشت در داشتم می‌دیدم، می‌گفت الحمدلله نیت ما مورد قبول حضرت واقع شد، بعد اشاره می‌كرد با دستش كه الحمدلله چایی را بالا كشیدیم و بعد هم نیابتاً مورد قبول حضرت قرار گرفت.

 این بازی‌ها واقعاً چیه؟ این بازی‌ها یعنی چه؟! آیا ما در این دنیا نیاز به این كارها داریم؟ جداً ما نیاز به این داریم! اولیای خدا به ما یاد می‌دهند كه از این بازی‌ها دست برداریم، از این كلك‌ها دست برداریم، از این شیره مالیدن‌ها سر مردم با این حرف‌ها دست برداریم، اولیا به ما یاد می‌دهند متولی دین؛ تو نیستی كه داری این بازی‌ها را درمی‌آوری! متولی دین همان یكی است، یكی دیگر است، تو وظیفه‌ات را باید انجام بدهی، به تو مربوط نیست، فضول چه كسی هستی؟ به تو چه ربطی دارد كه مردم قبول می‌كنند یا نه؟.

 من در تهران به مجلسی رفته بودم، افرادی بودند و مجلس سؤال بود، گفتم آقا مطلبی را از اول بین خودم و شما تسویه كنم بعد آن‌وقت سؤالاتتان را [مطرح كنید].

 اول: اینكه من یك آدمی هستم كه سطح اطلاعاتم محدود است، ممكن است چیزی را بدانم و ممكن است چیزی را ندانم.

 دوم: بنده متولی دین نیستم، متولی دین كس دیگری است، لذا مطالبی را كه می‌گویم به عنوان دفاع از دین و به عنوانی كه من متولی دین هستم نیست. به عنوان نیابت هست از طرف آن شخص كه حالا آیا برسد یا نرسد.

 سوم: اینكه حرفی را كه می‌زنم نگاه نمی‌كنم به اینكه آیا كسی قبول می‌كند یا نه. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، آنچه را كه به عقل و فهم و علمم می‌رسد مطلب را بیان می‌كنم می‌خواهید قبول كنید و می‌خواهید قبول نكنید.

 حالا سؤالاتتان را بگویید. قشنگ با آنها تسویه [حساب‌] كردم و همه سؤالاتشان را هم جواب دادیم و بندگان خدا هم خیلی خوشحال شدند.

 به من ربطی ندارد، متولی دین كس دیگری است، قبول نكنید به جهنم! ما منتظر نیستیم حرفی را كه می‌زنیم كسی قبول كند، تا به حال این همه حرف زدیم كسی هم گوش نداده اینها هم روی آن، توجه كردید؟ ما ناراحت نیستیم از اینكه حرفی كه می‌زنیم كسی گوش نمی‌دهد. این تجربه را زیاد كردیم ما كه هیچی، بابامون هم از ما بیشتر. اولین كسی كه حرفش را گوش نداد خود بچه ناخلفش بود كه گوش به حرف‌هایش نمی‌داد و بقیه كه جای خود دارد، همان‌هایی كه الان مدعی‌اند. توجه كردید؟

 متولی دین یكی دیگر است، بنده به اندازه فهم خودم باید بیایم صحبت كنم، گوش می‌دهند كه می‌دهید و گوش نمی‌دهند ندهند، بنده در همان وقتی كه داشتم كتاب نوروز را می‌نوشتم، بنده خدایی كه با ما سوابقی داشت از طهران به قم آمده بود و ما را نصیحت كرد و می‌گفت آقا این نوروزی كه الان شما دارید می‌نویسید فكر جامعه امروز و اجتماع را كرده‌اید؟ گفتم تو را به خدا از این حرف‌ها نزن كه امروز ظهر هر مقدار غذا خورده‌ام برمی‌گردانم، از این حرف‌ها نزن، جامعه امروز و اجتماع امروز و مردم امروز!! مطلبی است به نظر من صحیح و مرحوم پدر من هم بسیار بسیار روی این مسأله حساس بودند، عمرش كفاف نداد. حالا من می‌گویم یك چند درصدی از آنچه كه قرار بود ایشان بنویسد ما مطالبی بنویسیم.

 [گفت‌] این مطالبی كه تا به‌حال شما نوشته‌اید و مسائلتان در دنیا دارد جا پیدا می‌كند و شما با نوشتن كتاب نوروز، مطالب دیگر خودتان را زیر سؤال نبرید. گفتم: صد سال سیاه می‌خواهم زیر سؤال برود، بنده از وظیفه و تكلیف و بینش خودم دست بردارم به خاطر اینكه حرفهایم زیر سؤال می‌رود، به جهنم! بگذار همه این چیزهایی كه نوشتیم زیر سؤال برود. زیر سؤال و روی سؤال و وسط سؤال، برای ما تفاوتی نمی‌كند.

 من كتاب می‌نویسم، آنكه باید بگیرد می‌گیرد، آنكه نباید بگیرد هزار و یك اشكال به كتاب وارد می‌كند، كتاب من بالاتر است یا قرآن نعوذبالله، مگر به قرآن و به كلام پیغمبر صلی الله علیه و آله اشكال وارد نمی‌كردند؟ نعوذ بالله كه بخواهیم مقایسه كنیم. مگر به حرف امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا نمی‌خندیدند؟ حضرت دارند حرف می‌زنند هه هه هه می‌خندند و شروع می‌كنند به داد و بیداد كه صدا نرسد. پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف می‌زند طرف پنبه در گوشش می‌كند. یك انبار و یك كامیون و تریلی پنبه در مسجد الحرام گذاشته بودند تا كسی می‌آمد می‌گفتند در گوشت بكن تا نشنوی. اینها در تاریخ بوده و همین‌طوری هست.

 من كتاب را ننوشتم برای كسی كه می‌خواهد مسخره كند، بگذار او مسخره‌اش را بكند. من این كتاب را نوشتم برای كسی‌كه به جای كاه و گچ و سیمانِ درود و اینها، سلول مغزی داخل كله‌اش است، من برای آن شخص نوشتم، درست شد؟ او هم می‌فهمد كه من منظورم چیست؟ وقتی كه من می‌گویم این سنت، سنت جاهلی است و این ما را از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام فاصله می‌اندازد. او می‌فهمد كه منظور من چیست؟ نیت اگر صادق باشد خدا آن فهم را در سر می‌اندازد، نیت اگر صادق نباشد و مسائل دیگری باشد شروع به توجیه می‌كند كه آقا چه اشكال دارد جشن و بیا و برو و صله رحم و دید و بازدید است؟ همین‌هایی كه داریم می‌شنویم و از این حرف‌ها!

 جشن است! شما سالی سیصد و شصت و پنج روز هم می‌توانی جشن بگیری بابا، بگیر. وقتی‌كه موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: این سنت فُرس است و اسلام این سنت را محو كرده است و من آن را زنده نمی‌كنم. آن موسی بن جعفر علیه السلام است كه فهمیده نوروز چیست؟ چون امام است، دین دست اوست، چون شریعت دست اوست، ارتباط با خدا دست اوست نه دست من و امثال من، لذا می‌فهمد این جریان در خلاف این ارتباط قرار دارد، این جریان در ضدیت با این ارتباط قرار دارد.

 می‌خواهی قوم و خویش‌ها را ببینی بسیار خوب، بیا ده روز برای عید غدیر تعطیل كن، بگویید و بخندید و جشن بگیرید و هر كاری هم بخواهید بكنید ثواب بیشتری هم دارد. چند روز عید فطر تعطیل كن، هم با اهل تسنن و هم با تشیع همه با هم اتحاد برقرار می‌كنید. الان آنها تعطیل می‌كنند و كار خوبی هم می‌كنند، بسیار كار خوبی می‌كنند، عید قربان تعطیل می‌كنند یك روز، دو روز به دیدن هم می‌روند. چرا ما نكنیم؟ چرا ما انجام ندهیم؟ حتما باید علف برای بزه دربیاید كه جشنش را من بگیرم؟ علف را بز دارد می‌خورد من چرا جشن بگیرم؟ گوسفندان در بیابان علف می‌خورند حالا آن هم در بعضی از مناطق نه در همه مناطق بلكه در بعضی از مناطق برف است در آنجا كه جشن گرفتن ندارد، چرا من این كار را انجام بدهم؟! اگر حسابش برای سبز شدن علف‌ها باشد.

 این برای كسانی كه می‌خواهند بفهمند، آنهائی كه نمی‌خواهند بفهمند می‌گویند ما همین نماز و روزه را می‌خوانیم و اینها را نمی‌خواهیم آنها هم برای تو. ما اصلا برای او ننوشتیم كه بخواهد راجع به او با من صحبت كنی. لذا این بنده خدا آمده بود بر اینكه ما را نصیحت كند كه دیگر نوشتن را ادامه ندهیم و این قضیه را رها كنیم. ما فقط به او می‌خندیدیم، چون می‌دیدم كه ظاهرا این هم جزو آنهائی است كه باید یك قدری مدارا كرد، مدارا كرد و فقط خندید و تبسمی كرد و گذشت.

 خدا مرحوم آقا را رحمت كند راجع به این افراد به من می‌فرمودند: ذلك مبلغهم من الفهم، اصلا بیش از این نمی‌فهمند می‌خواهی چكارشان كنی؟ بیچاره‌ها را، با آهن كه نباید در كله‌شان بزنی. نمی‌فهمد دیگر وقتی نمی‌فهمد چكارش بكنیم؟ هر چه استدلال كنی باز هم مثل دیوار نگاهت می‌كند. ما هم می‌گوییم: مخلصیم، چاكریم، انشالله حالا فكری بكنیم، حالا راجع به آن یك تأملی بكنیم. خیلی نباید سر به سر گذاشت انشالله همه می‌رویم آن دنیا، آن دنیا می‌فهمی، در این دنیا كه حرف در كله‌ات نرفت، اقلا آن دنیا چیزهائی را شاید متوجه بشویم، آن دنیا بفهمیم كه اوضاع از چه قرار است و مسائل از چه قرار است. خیلی از داستان دور نیافتیم كه آنهائی كه در هر زمانی به این مطالب رسیدند خیلی زیاد نبودند، خیلی افراد [خاصی‌] بودند. در هر برهه‌ای عده خاصی بودند كه به این مطالب رسیدند و فهمشان، ادراكشان و شعورشان این مطالب را گرفت و جلو رفتند، بقیه در حواشی بودند و در حواشی و دور تا دور قضیه بودند.

 الان كتابی در دست داریم غیر از آن ارتداد كه مشغول هستم به نام سیمای عاشورا است كه اگر خداوند توفیق دهد این را هم مشغول هستم كه دیدگاه‌های بزرگان و اولیاء خدا را راجع به قضیه عاشورا تا حدودی كه وسعمان می‌رسد و آنچه می‌شود گفت را، بنویسیم. علتش هم این بود كه دیدم افراد به مسأله‌ای كه در كتاب روح مجرد آمده، واقعا دارند ظلم می‌كنند و مطلبی را كه مرحوم آقا نوشته‌اند را مسخره می‌كنند كه اینها از روز عاشورا خوشحالند! خوب بود در دهه محرم و روزهای عاشورا به مشهد می‌آمدی و بابای ما را می‌دیدید كه در آن مجالس چه وضعی داشتند. چه منظوری در این قضیه داشته است؟ تمام هدف و مقصد و نیتی كه اینها داشتند به خاطر این بود كه بیایند یك ذره از آن ظهور شخصیت سید الشهداء علیه‌السلام در عاشورا را به ما بفهمانند، یك سر سوزنش را ما بفهمیم، نه اینكه فقط بنشینیم عزاداری كنیم. هر چی بود گذشت، دیگر تمام شد، اگر مصیبتی برایشان بود گذشت، خوشی هم برایشان بود گذشت، من بیام بر مسأله‌ای كه قبلا گذشته و اتفاق افتاده است بنشینم گریه كنم، این چه چیزی دارد؟

 اینكه امام می‌فرماید: رحِمَ الله عَبْدا احْیا أمْرَنا یا ذکرنا اینكه امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند مسائل عاشورا را زنده نگه دارید و مجالس تشكیل بدهید كسی كه یك قطره اشكی بریزد به اندازه بال [یك مگس‌] خدا همه گناهان او را می‌بخشد، آیا همین روضه‌هایی است كه بیاییم و بگیریم و بنر بچسبانیم و مداح و سخنران آقای فلان ...، یعنی همین بساط! و هر كاری دلمان می‌خواهد بكنیم، بعد می‌آییم داخل روضه، روضه هم كه تمام شد دوباره هر كاری دلمان بخواهد انجام دهیم؟! اگر این باشد این ظلم است، امام حسین علیه السلام هم ظلم می‌كند و خدا هم ظلم می‌كند. این چه قضیه‌ای است كه می‌گویند وقتی یك قطره اشك از چشم بریزد تمام گناهان پاك می‌شود، این به خاطر همین است كه انسان وقتی در این مجالس و در این مسائل می‌آید به آن حریم ورود پیدا كند، خودش را در عاشورا ببیند، خودش را در آن فضا ببیند، آن جریانات را بر خودش حمل كند، بسم الله تو خیلی داری در سرت می‌زنی كه: یا لیتنی كنت معك، همین الان عاشورا بسم الله، در این معامله سر كسی كلاه می‌گذاری؟ در این معامله غش می‌كنی؟ حرفی را نمی‌زنی و آنچه را كه به نفعت هست آن را می‌گویی، آنچه را كه به نفعت نیست نمی‌گویی، همین الان عاشوراست، همین الان مسائل هست، اگر آمدی در این روضه و بعد تصمیمت عوض شد و قرار را بر این گذاشتی كه برگردی و آنچه را كه سید الشهداء علیه السلام می‌گوید عمل كنی، این شد یك چیزی، حالا اگر یك قطره اشك بریزی همین كه نفست آماده می‌شود، یعنی گناهانت ریخته شد، چون با گناه كه نفس نمی‌تواند مطلبی را بپذیرد، نمی‌تواند حق را بپذیرد، شما همین كه توانستید یك حق را و لو اینكه به ضررتان است بپذیرید، یعنی ریخته شده، دیگر توبه نمی‌خواهد، یعنی تمام شد، همین حال شما در این مجلس عوضت كرد، امام حسین علیه السلام آمد تغییرت داد، امام حسین علیه السلام آمد فضایت را برگرداند، دیگر نیازی به توبه ندارد. آن حالی كه تو قبل از این مجلس داشتی و حاضر نبودی یك قِران از حقت بگذری حقی كه اصلا برای تو نبود. اما الان حاضری میلیون میلیون را هم ازش رد شوی، یعنی گناهانت ریخت، دیگر دنبال چه چیزی می‌خواهی بگردی؟!.

 امام صادق علیه السلام درست می‌گویند، امام رضا علیه السلام درست می‌گویند كسی‌كه بیاید یك قطره اشك بریزد گناهانش بخشیده می‌شود برای این است. اما اگر در مجالس بنری و فیلمی و اعلانی و ... رفتی [اینگونه نیست‌].

 در سوریه طرف داشت دعای كمیل می‌خواند می‌گفت كه آقایان جمع شوید الان شما را در ایران می‌بینند!! در صحن حضرت زینب داد می‌زد، آی بیایید ای ایرانی‌ها! بعد كه دید كسی نمی‌آید آخوندها را به زور آورد. گفت: دم كد خدا رو ببین! آخوندها یكی یكی دارند می‌آیند. گفتم بروید عكستون را در دوربین آنجا می‌اندازد و قشنگ برو جلو، الان دارند می‌بینند! حالا همه پشت به قبله نشسته‌اند. بعد می‌گفت آقا گرچه دعای كمیل را باید رو به قبله خواند اما چون دوربین جای مناسبی نیست از همین‌جا دل‌ها را روانه كنید، معلوم است دیگر به كجا، می‌خواهی روانه كنی! دعای كمیلی كه پشت به قبله باشد معلوم است دل‌ها به كجا روانه می‌شود، دل‌ها همان ایران روانه می‌شود در خانواده‌ها ...

 اللهم انی اسئلك برحمتك، ما این هستیم، ما همین هستیم. حال در این دعای كمیل این‌قدر اشك می‌آید؟ در این دعای كمیل حال آدم عوض می‌شود؟ این دعای كمیلِ دوربینی است، دعای كمیل نیست. توجه می‌كنید؟ آن دعای كمیلی حالت را عوض می‌كند كه گوشه حرم حضرت زینب بنشینی و هیچ كس هم تو را نبیند. قشنگ عمامه‌ات را هم برداری و كنار بگذاری كه كسی تو را نشناسد بعد بنشینی و برای خودت حال كنی و دعای كمیل بخوانی. آن دعای كمیل را می‌توانیم بگوییم كه بی‌هیچی نیست، آن دعای كمیلی هست كه چراغ را خاموش كنند و در حال خودت بروی و یكی یكی این فقرات را برای خودت معنا كنی، برای خودت توجیه كنی، این فقراتی كه امیرالمومنین علیه‌السلام گفته است را برای خودت بیاوری آن را می‌شود گفت كه ...، ولی اینها كه چیزی نیست.

 بزرگان می‌خواستند آن عاشورای واقعی را به ما ارائه بدهند، آن عاشورای واقعی گریه كردن و این مسائل نیست. مگر ما غیر از این كوفی‌ها هستیم؟ آمدند امام حسین علیه السلام را كشتند و بچه‌هایش را [اسیر] كردند و بعد هم گریه كردند، اوهو اوهو ... كه ما رفتیم و این كار را كردیم. ما هم در همان فضا هستیم، آنها هم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و در مسجد كوفه بودند، پشت سر امام حسن علیه السلام، پشت سر امیرالمومنین علیه السلام بودند. مگر امیرالمومنین علیه‌السلام نفرمود كه می‌بینم روزی را كه تو از باب الفیل در جیشی بیرون می‌روی برای كشتن پسر پیغمبر. گفت یا علی من، من!!؟ بشین بابا بشین، عجله نكن شب دراز است، بنشین بابا صبر كن!

 اینها مگر پشت سر ائمه نماز نمی‌خواندند، در مسجد كوفه نماز نمی‌خواندند، خدا نیاورد روزی را كه بخواهد ورق بگردد و مسائل عوض شود! همان كسی كه پشت سر علی علیه السلام نماز می‌خواند، شمشیر به روی پسرش می‌كشد همین‌ها. همین می‌آید و شمشیر روی پسرش می‌كشد. ما در این دنیا دیدیم، در این دنیا دیدیم، كسانی كه آدم به آنها محبت و لطف كرده بود، به آنها چه و چه كرده بود. حالا ای كاش غریبه باشد، ارتباط و آشنایی با انسان نداشته باشد، چه مسائل و چه مطالبی!

 این جریان یك جریانی است كه می‌خواهند نشان بدهند، می‌خواهند بگویند بابا بیا از این كربلا كه انجام شده و این همه خون مظلوم ریخته شده و این همه مسائل و فراز و نشیب‌ها و گَرد و غبارها و اسارت‌ها و زنجیرهایی كه به پا و بدن امام سجاد علیه السلام زده شد، تمام اینها برای امروز تو بوده است، وگرنه امام حسین علیه‌السلام می‌توانست از همان اول با خیال راحت بیعت كند، شاید یزید حكومت مدینه را هم به امام حسین علیه السلام می‌داد. چه كسی بهتر؟ چرا از مدینه بیرون بیاید، چرا كوه و دره و دشت و اینها را طی كند؟ چرا زن و بچه‌اش را به اسارت بدهد، چرا این همه را به كشتن بدهد؟ چرا؟ اینها همه به خاطر ما بوده در هزار و چهارصد و سی و پنج هجری قمری كه الان هستیم، بزرگان گفته‌اند زحماتی كه امام حسین علیه السلام برای تو كشیده این زحمات را با سینه زدن‌های عادی و بعد هم خداحافظ هدر ندهید. این هدر دادن است، آنها كه مقام و جایگاه و موقعیت خودشان را داشتند، آنها به خاطر ماها از مدینه بیرون آمدند، به خاطر ماها زن و بچه‌شان را با خودشان راه انداختند، به خاطر ماها غل و زنجیر به گردن و دست و پای خودشان بستند، به خاطر ماها خرابه شام و غیر خرابه شام را به جان خریدند، به خاطر ماها علی اكبرشان را تكه تكه كردند، توجه می‌كنید؟ به خاطر ماها این كار انجام شده است.

 این بزرگان گفتند كه بیا این عاشورا را بفهم كه در این عاشورا چه بوده و چه قضایا و چه مسائلی اتفاق افتاده است. فقط آن تیری كه به گلوی علی اصغر خورد را نگاه نكن، نگاه كن ببین پشت این قضیه چه بوده، چه اهدافی بوده، چه نیت‌هایی بوده، چه مسائلی بوده، آیا تو پیام عاشورا را گرفتی یا نه؟ یا با سینه زدن و زنجیر زدن حرامش كردی، كدام یك از اینها بود؟

 لذا گفتیم كه بیاییم حال كه این‌طوری هست شروع كنیم ببینیم كه چه می‌كنیم و به كجا می‌رسیم ان‌شاءالله.

 سؤال: مطلبی كه فرمودید در مورد نماز شب، از دستورات مرحوم علامه طباطبایی به مرحوم آقا در سال ١٤٠٠ هجری قمری بوده است و در آن اهتمام به نماز شب آمده است؟

 جواب: بله، دستور مرحوم علامه، اشكال ندارد.

 سؤال: آیا این فراتر از مثال اخیر بوده است؟

 جواب: بله، حالا دستورات علامه (طباطبایی) جای خود دارد، یعنی در ارتباط با مرحوم علامه بنده نمی‌توانم بگویم كه این مراسلات یك طلب واقعی و قضیه واقعی بوده است. چون در یك همچنین سنواتی كه شما این مطلب را متذكّر می‌شوید ایشان در تحت تربیت و اشراف فردی بوده‌اند كه به تعبیر خودشان؛ وقتی‌كه ما به این فرد رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم. و به نظر می‌رسد كه این قضیه بین ایشان و علامه یك احترام و ادب شاگردی بوده است كه یك همچنین تقاضاهایی بوده است و ایشان هم به همان لحاظ مسائل گذشته و ارتباطی كه بینشان بوده و دستوراتی كه می‌دادند بر همان اساس هم ایشان مشی می‌كردند.

 علی‌كل‌حال مرحوم آقا خیلی رند بوده، خیلی زرنگ بوده و ایشان خیلی رعایت می‌كردند. من در قضیه‌ای كه خودم شاهد بودم و بعداً شنیدم كه در بعضی از جاها این مطلب را رد كرده‌اند و یا اینكه به سخره گرفته‌اند. در آن مباحثات شش جلسه‌ای كه بین ایشان در آخر عمر راجع به مسأله فنا می‌شد، بنده خودم حضور داشتم، البته در بعضی جلسات و در جلسه آخر كه خودم دوربین آوردم و این عكس‌هایی كه هست را من گرفتم، بلد هم كه نبودیم دوربین دیگری را گرفته بودم، بعضی از عكس‌ها درست درآمد و نمی‌دانستم كه جلوی آفتاب نباید گرفت از پنجره نور می‌آمد، این عكس‌ها را من گرفتم و آن جلسه آخر بود. در جلسه آخر مرحوم علامه به مرحوم آقا فرمودند: الحمدلله شما ما را از این اشتباه درآوردید و خداوند شما را باعث هدایت ما قرار داد. چقدر این مرد بزرگ است!!. بینی و بین الله و الله علی ما اقول شهید، بنده این را شنیدم كه ایشان در آن آخر به حقیقت مسأله فنا و مسأله تشخص در وجود اعتراف كردند و مشخص بود كه مسأله تعارف نبوده، ما داشتیم می‌دیدیم، نه اینكه تا اینجا بحث بكنند بحث بكنند، بعد یك دفعه تغییر پیدا بكند، این نبود. منتهی مرحوم آقا با مرحوم علامه خیلی با لطافت و با ادب خاصی صحبت می‌كردند بالاخره ایشان استادش بوده است، همه چیزش از علامه بوده است. و برای انسان هم اتفاق می‌افتد، بالاخره یك قضیه و مطلبی به ذهن یكی می‌رسد، وقتی قرار باشد ما مطالب را از آنجا بدانیم. حالا بنده می‌خواهم بگویم كه ممكن است برای انسان هم اتفاق بیافتد كه نسبت به افرادی كه حق نعمت و حق ارشاد و حق استادی بر او دارند و مسائلی به ذهن خطور كرده است، بیان می‌كند.

 علی‌كل‌حال بنده خیال می‌كنم كه مرحوم علامه در مقام بیان ارشاد خودشان بودند و مرحوم آقا هم كه تأدباً و تتلمذاً خواستند رعایت موقعیت و حال ایشان را داشته باشند. اولیاء و بزرگان كارهایشان خیلی قابل تأمل است به همین راحتی انسان نمی‌تواند اظهار نظر كند.

 اگر رفقا یادشان باشد، در لابه‌لای صحبت‌ها و نوشتجات گاهی یك چیزهایی را، مثلا آن داستان نرفتن ایشان به سبزوار یادتان هست؟ من در اسرار ملكوت آورده‌ام، در این قضیه خیلی نكته است، وقتی كه به من می‌گویند وقتی به سمت امام رضا علیه السلام می‌آیی، كسی كه به سمت امام رضا علیه‌السلام می‌آید بین راه نباید [به زیارت‌] بزرگانی كه هستند برود، ببینید اینها چی بودند؟ اینها ائمه را شناختند، واقعا اینها شناختند. حاجی سبزواری مرد بزرگ، بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی، عطار نیشابوری در نیشابور، اینها مگر از عرفا نبودند، مگر از بزرگان نبودند؟ می‌گوید وقتی كه داری به سمت حرم امام رضا علیه‌السلام می‌آیی فكرت هیچ جا نباید برود، اصلا نباید به این فكر كنی كه در سبزوار حاجی هست یا نیست، حالا برویم یا نرویم. بله یك وقتی در سبزوار توقف داری می‌خواهی ناهار بخوری، می‌خواهی استراحت بكنی، برو آنجا سر قبر حاجی فاتحه هم بخوان این عیب و اشكالی ندارد، ولی اینكه در ذهن این باشد كه داری می‌روی به مشهد، در سبزوار هم مزار حاجی را زیارت بكنیم، حالا نیشابور آنجا [سر مزار] عطار هم برویم، ایشان می‌فرمایند وقتی كسی به سمت امام رضا علیه السلام می‌آید نباید فكرش به غیر از امام رضا علیه السلام برود. اما در برگشت عیبی ندارد، آدم دارد برمی‌گردد به تهران عیبی ندارد این بزرگان را هم ببیند و زیارت كند و فاتحه بخواند، ایراد ندارد.

 امام رضا علیه السلام همه چیز ماست، توجه كردید؟ هزارها میلیارد مثل عطار ریزه‌خوار سفره امام رضا علیه‌السلام هستند گوشه سفره همه اینها را جا داده‌اند اما بقیه سفره برای بقیه است، گوشه‌اش فقط هزار میلیارد مثل عطار است، هزار میلیارد مثل سلمان است، هزار میلیارد مثل بایزید هست. گوشه یك سانت سفره امام رضا علیه السلام همه اینها را پر می‌كند و همه را حسابی مست می‌كند، بقیه را امام رضا علیه السلام برای خودش نگه داشته‌اند. اینها را می‌خواهند به ما یاد بدهند. توجه كردید؟ این مسائل را می‌خواهند به ما یاد بدهند.

 حالا آقا می‌خواهد فلان‌جا برود، پیشنهاد می‌كنند كه فعلا نروید. این قضیه برای مرحوم آقای بروجردی است، گرچه مرحوم آقای بروجردی نپذیرفتند، ولی صحبت اطرافیان است، مرحوم آقا شیخ اسماعیل ملایری را خدا بیامرزد ایشان به ما می‌گفت كه آقا شما كه الان می‌خواهید زیارت امام رضا علیه السلام بروید هنوز اول مرجعیتتان است، در میان مردم هنوز جا نیفتادید، این استقبالی كه شایسته و بایسته است، این استقبال شایسته از شما در شهرها مثلا می‌خواستند بروند سمنان، در سمنان مثلا اینها بریزند بیرون، بعد می‌رسند به دامغان این استقبال هنوز از شما نمی‌شود، بگذار یك چند سالی بگذرد مرجعیت شما جا بیفتد.

 این بزرگان می‌خواهند ما را از این حرف‌ها دربیاورند، كله ما را از این حرف‌ها دربیاورند، استقبال و بیا و چند ماه تدارك ببینند ووو. التفات می‌فرمایید؟ آقای بروجردی می‌خواهد برود به زیارت امام رضا علیه‌السلام حالا نرود و بگذار چند سالی بماند، تا اینكه خوب برای مردم جا بیفتد و بعد بیایند، اینكه امام رضا نشد، امام رضا نشد.

 خدا بیامرزد استادمان مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری را خدا رحمت كند، آن بنده خدا عبایش را روی سرش می‌انداخت و می‌رفت، ما پیشش درس می‌خواندیم، چهارشنبه‌ها وقتی كه درس تمام می‌شد، ظهر چهارشنبه می‌رفت ترانسفورت مولوی در قم دو تا صندلی هم می‌گرفت می‌رفت مشهد و یك شب جمعه‌ای می‌ماند و دوباره بعد از ظهرش راه می‌افتاد كه به درسش هم برسد، هر وقت هم می‌رفت عبایش را می‌كشید روی سرش، نصف شب هم می‌رفت یعنی كسی او را نبیند، ایشان در حال و هوای خودش در راه شعر هم می‌گفت و شعرهایش را هم برای ما می‌خواند، خیلی هم به ما محبت داشت، خیلی زیاد. بله، شعرهایش را هم برای ما می‌خواند، شعرهای دیگرش را هم می‌خواند خیلی شعرهای خنده‌داری هم بود.

 گاهی اوقات به ایشان می‌گفتیم آقا یك دستور العمل، می‌گفت همان دستورالعملی كه به بقیه دادم به تو هم بدهم؟ گفتم نه آقا آن را بنده می‌دانم خودم به آن عمل می‌كنم، باشد یك وقت دیگر. دستورالعمل‌های خیلی سلوكی هم داشت، اذكار خاصی هم داشت كه فقط بر خود ایشان نازل می‌شد، سبوح قدوس هر دوتا را، هم جنبه ربوبی آن و هم جنبه سلبیش هر دو را خلاصه روزی صد مرتبه. آقا این را خودم می‌گویم اینها را خودمان بلدیم.

 اگر امام رضا علیه‌السلام را می‌خواهی اینجوری برو، دو تا بلیط ترانسفورت بگیر سوار ماشین، صاف برو آنجا عبایت را هم بینداز و برو حرم و با امام رضا علیه السلام عشق و حالت را بكن و برگرد خدا رحمتش كند اینها الان برایش مانده است، آن چیزی كه الان برایش در آن دنیا مانده است همین است، همین زیارت امام رضا علیه السلام است.

 حالا برو و بیا، مردم بیایند پلاكارد بزنند. و اینكه مرجعیت هنوز جا نیافتاده است و ... بله، این اطرافیان انسان را به راه‌های دیگری می‌برند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد